

دنیای پنهان داستان‌های یاشار کمال

ترجمه منوچهر پرشاد



به شاگردی خود فرا خواند: «او به من گفت که من، به کار آواغان^۲ تازه‌ای بدل خواهم شد.» کمال این را می‌گوید و به «عاشیق» نامدار سده هفده میلادی و به جمع آوازخوانان دوره‌گرد ترک اشاره می‌کند. ولی او این پیشنهاد را نپذیرفت و دهکده‌اش را برای رفتن به مدرسه ترک کرد. در نتیجه به سروانتس، چخوف و استاندال – نویسنده‌ای که در روزهای نخستین مطالعات خود، خواندن آثار او را مرجح می‌داشت – روی نمود. می‌گوید: «من از روستا می‌آمدم. همه چیز را می‌دانستم، و سپس جهان تازه‌ای را

کشف کردم.» کمال غوطه‌وری خود در ادبیات غرب را «شگفت‌انگیزترین پاره خوش‌بیاری» زندگی خویش می‌داند. با همه این‌ها، دامنه و قدرت تخیل وی به تاریخ خانوادگی‌اش وفادار ماند و نیز به چوکورو^۳. در دوران کودکی حکایت‌هایی از قهرمانی همچون رابین‌هود شنیده بود. این رابین‌هود آناتولی در داستان پرفروش **اینچه محمد**^۴ به تصویر کشیده شده است. کتابی که با الهام از داستان‌های راهزنانی که در دهکده وی پناه می‌جستند نوشته شده است. کتاب **سلیمان خلوت‌گزیده** وی بر پایه ماجرای مرگ پدرش شکل گرفت و در داستان کودک یتیمی که او به سال ۱۹۱۵ به فرزندی پذیرفته بود، نهاده شد. جنایتی که کمال در پنج سالگی شاهد آن بود. ماجرای محوری کتاب **اریابان آکچازاس**، یعنی فرمان اسکان اجباری چادرنشینان چوکورو^۳ در دهه ۱۸۶۰، درونمایه خود را از قطعه شعر دادال اوغلو، یکی از عاشیق‌های نخستین سال‌های سده نوزدهم – که در نزدیکی زادگاه کمال به خاک سپرده شده است – برگرفت: «اریاب فرمانی صادر کرد که سرنوشت ما را رقم زد، خوب، باشد! ولی منشاء فرمان از جانب سلطان بوده است. ما هم اقوام کوه‌نشین داریم.»

یاشار کمال با شور و احساس، بندهایی از قطعه شعر دادال اوغلو را، در حالی که گه‌گاه با حرکت دست بر وزن شعر تأکید می‌گذارد، برایم می‌خواند. او می‌گوید: «آیا هرگز شنیده‌ای که روحیه یک شورشی، شکوهمندتر از این توصیف شده و به شرح درآمده باشد؟»

کمال، در ماه اکتبر، وقتی که به یک روزنامه‌نگار آلمانی گفت که امید خود را به پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا از دست داده است،

نیکلاس برچ، روزنامه‌نگار و گزارشگر انگلیسی آزاد و مستقلاً است که سال‌هاست با نشریه‌های معتبر در انگلستان و آمریکا همکاری دارد. نشریه اصلی و محبوب وی، روزنامه ناوابسته و آزاداندیش **گاردین هفتگی انگلستان** است. وی با آشنایی کامل به زبان و فرهنگ ترکیه امروز، چند سال است که در شهر استانبول مسکن گزیده و از آن‌جا بیشتر راجع به امور اجتماعی و فرهنگی و ادبی ترکیه، برای **گاردین** و دیگر نشریات، مقاله‌های تازه و ابتکاری می‌نگارد. موضوعات مورد توجه و علاقه

او بیشتر به ادبیات و نقد ادبی و شاعران و نویسندگان ترکیه معاصر مربوط است. با توجه به تسلط و احاطه نیکلاس برچ در زمینه‌های کاری‌اش، هم‌اکنون نوشته‌های او از منابع و مراجع معتبر و مورد اعتماد در جهان به شمار می‌آید.

گفت و گوی زیر، روز ۲۸ نوامبر ۲۰۰۸ از بامداد تا شامگاه، در استانبول و در خانه یاشار کمال، نویسنده کردنژاد و کهنسال ترکیه انجام پذیرفت.^۱

«هرگز روزنامه‌نگاری را ندیدم که پرسش‌های کمتری بپرسد.» عایشه بابان، که برای شوهرش چای می‌آورد، می‌افزاید: «یاشار، بگذار حرفش را بزند!»

مردی که بسیاری از مردم ترکیه می‌پنداشتند نخستین برنده جایزه ادبی نوبل ترکیه خواهد شد، امسال ۸۵ ساله می‌شود و در اتاق نشیمن درهم و برهم خود، با من به سخن نشست است؛ آن‌هم با گام‌هایی احتیاط‌آمیز، چونان مردی آشنا به شکنندگی جسم. ولی صدایش هنوز محکم و قوی است. سخن وی پُر از لطیفه و مزاح است. او همه نسبت‌ها و تبارها را به یاد دارد و آن‌ها را با پاره‌هایی از اشعار عامیانه ترکیه درهم می‌آمیزد و با حرکات دست، بدون چشم برهم زدن، و با ذکر جزئیات، بحثی درازپای در می‌اندازد. چنین فصاحت کلامی ریشه در دوران کودکی او دارد. آموزگاران نخستین پسر زمینداری که در ۱۹۱۵ به خاور آناتولیا گریخته بود، شاعران مردمی و عامیانه ترکیه بوده‌اند که حماسه‌های منظوم آنان، روز در پس روز، بازگفته می‌شدند. هنوز چهارده ساله بود که یکی از آنان وی را

هیجانی در ترکیه آفرید: «در جنگ‌طلبی، اتحادیه اروپا هیچ تفاوتی با دیگر قدرت‌های بزرگ جهان ندارد.»

وی در کسوت یک داستان‌نویس، همچنان در دفاع از هویت قومی خود ثابت قدم است و به ویژه به گرایش‌های تقلیدی و ساختگی غربی‌سازی ترکیه معترض: «روشنفکران ما در نسخه‌برداری از غرب، از یکدیگر پیشی می‌جویند. لیک آنان نه تنها هیچ چیزی درباره آناتولی نمی‌دانند، بلکه بدان به دیده تحقیر نیز می‌نگرند. به ناظم حکمت، پراوازه‌ترین شاعر ترکیه، بنگرید. این مردم آناتولی بوده‌اند که او را به خلق شاهکارهایش توانمند ساخته‌اند.»

واژه‌های کمال، بازتاب توده‌گرایی سربسته و سرگشته، نوعی تولستوی‌وارگی است که به روزگار آغاز نویسندگی او، در میان چپ‌گرای ترکیه رواج بسیار داشت. در آن زمان، در دهه ۱۹۵۰، یاشار کمال هفده ساله سوسیالیستی غیرسخت‌کیش بود. او تعریف می‌کند که کتابی برای خواندن به دست گرفت به نام **کمونیسم چیست؟** ولی حتی «کلمه‌ای از آن سر در نیاورد». کمال از دنیای سیاست آسیب‌ها دید.

بار نخست که در نو جوانی روانه زندان شد، نخستین داستان‌های کوتاه و یک رمان کوتاه خود را به همراه داشت که توسط پلیس ترکیه مصادره شدند. اتهام وی، متشکل کردن رانندگان تراکتورهای محلی تحت لوای یک اتحادیه بود؛ او در واپسین سال‌های دهه ۱۹۴۰ با داشت شد: «من از رئیس پلیس خواستم که نسخه‌های خطی کتاب‌هایم را برایم بیابد و بیاورد، ولی او گفت که از کاغذهای آن‌ها برای روشن کردن بخاری استفاده شده است.» و کمال می‌خندد.

اهمیت گروه چپ رادیکالی که وی در آن عضو سرشناسی بود، پس از سال‌های دهه ۱۹۷۰ فروکش کرد. اما مزاحمت‌ها برای او ادامه یافتند. به سال ۱۹۹۶، انتقاد وی از جنگ و اقدامات بی‌رحمانه دولت ترکیه در سرکوب کردهای جنوب شرقی کشور، برای او محکومیت تعلیقی ۲۰ ماهه را – به اتهام جانبداری از «تجزیه‌طلبان» – به همراه داشت. در ژانویه گذشته، در حالی که شمار کشتگان پیکار مزبور به بیش از ۴۰,۰۰۰ تن می‌رسید، وی در روزنامه‌های ترکیه از لفاظی‌های مقامات رسمی ترکیه در پیکار با کردان، که تنها پایان یافتن آن را دشوارتر کرده است، به شدت انتقاد کرد: «ما آنان را چریک‌های تروریست می‌نامیم و سپس توقع داریم که مسائل مان به سوی حل شدن برود... ما بدل به کشوری شده‌ایم که با مردم خود در پیکار است.» او این سخنان را در کنفرانسی در آنکارا به زبان آورد.

با وجود این، فشارهای پی‌درپی سیاسی بر کمال، هرگز بر کاروی تأثیری نگذاشته است. می‌گوید: «برای یک نویسنده، دلهره و نگرانی بدتر از خودکشی است.» وی با سماجت به کوشش‌های عده‌ای در چسباندن برچسب «داستان‌نویس چپ‌گرا» به خود بی‌اعتناست: «من همیشه امیل زولا را آفرین‌گفته‌ام، ولی هرگز رمان‌های او را دوست نداشته‌ام. واقع‌گرایان اجتماعی ممکن است علت موجهی برای کار خود داشته باشند، ولی سیاست هنر را مورد تهدید قرار می‌دهد.» و بحث را پی می‌گیرد: «من درباره موضوعات ویژه‌ای نمی‌نویسم. من

برای مخاطبان ویژه‌ای نمی‌نگارم. حتی من برای خودم هم قلم نمی‌زنم. من فقط می‌نویسم.»

از او پرسیدم دلمشغولی‌هایش چیست؟ می‌خندد و پاسخ می‌دهد: «به همه ما به دقت بنگرید. ما همه ابلهانی‌کودن هستیم؛ فرزندان احمقان. چنان داستان‌ها و قضایا را ردیف و سرهم‌بندی می‌کنیم، انگار که فردایی وجود ندارد. برای این‌که فردایی در دیدرس ما نیست.» بعد در صندلی راحت خود به جلو خم می‌شود و می‌گوید: «بله! در زمان‌های من سرپیچی و شورش هست، ولی این عصیان در برابر میرندگی است. تا هنگامی که انسان از یک تاریکی به تاریکی دیگری راه می‌سپرد، برای خود اسطوره و افسانه خواهد آفرید. تنها تفاوت من با دیگر نویسندگان در این است که من افسانه خودم را می‌نویسم.»

اما شخصیت‌ها و قهرمانان داستان‌های یاشار کمال با کشاکش وجودی دیگری روبه‌رویند. دگرگونی‌های بنیادستیزانه‌ای که چوکوروا، در دوران حیات خود، آن را از سر گذرانید. هشتاد سال پیش، دهکده ممیت، در میان جنگل و زمین‌های لجن‌زار آرمیده بود. اکنون آن‌جا چیزی جز چراگاه نیست. چادرنشینی به گذشته تعلق دارد. کوچ‌های فصلی رو به زوال نهاده و دیگر به حساب نمی‌آید. حماسه‌های شفاهی کهن، از لابه‌لای حافظه شماری اندک از مردان کهنسال به درون کتاب‌ها راه یافته و ثبت شده و امروز در کتابخانه عمومی آدانا در دسترس است. ولی به جای نظریه پرداختن، کمال ترجیح می‌دهد تا داستانی از زمان خود، **افسانه هزار تزه‌گاو**، نقل کند: نسل اندر نسل، خانواده حیدر، آهنگر بودند. آن‌ها به خاطر ساخت و پرداخت استادانه و زیبای شمشیرهایشان پراوازه بوده‌اند. روزی حیدر، بی‌بهره از ثروت یا غرور، رهسپار شد تا آخرین دست ساخت خویش را، به رمضان اوغلو – از بازماندگان اربابان آدانا – بنمایاند. مردی تاس و کوچک اندام، در خانه شهری ساده‌ای در به رویش می‌گشاید. او می‌گوید: «چه قدر جالب است». سپس حیدر به سراغ عصمت اینونو (رئیس جمهور ترکیه پس از سال ۱۹۳۸ [بعد از کمال آتاتورک]) می‌رود. اینونو شمشیر زیبا را تحسین می‌کند، ولی چیزی به ازای [دریافت یا خرید] آن، پیشنهاد نمی‌کند. حیدر به کارگاه آهنگری خود باز می‌گردد و تمام شب را به کار مشغول می‌شود. بامداد، همسایگانش او را مرده می‌یابند، در حالی که شمشیر، به توده‌ای آهن بی‌قواره بدل شده بود. کمال می‌گوید: «سرنوشت حیدر در آن تکه فلز بوده است. وی به جز همان که بوده است، نمی‌توانست کس دیگری باشد.» افسانه‌ها و داستان‌های کمال آکنده از چنین چهره‌های آرمان‌گرایانه است. لیکن هیچ‌یک از آنان، شاید به پای آرمان‌گرایی‌های مردی که آنان را آفریده نرسند.

ولی کمال، محبوب‌ترین داستان‌نویس ترکیه، به جایزه ادبی نوبل دست نیافت. جایزه‌ای که دیرزمانی مردم ترکیه در انتظار اعطای آن به وی بودند. برای آن مردم، به‌طور روزافزون این امر باور کردنی به‌نظر نمی‌رسید. در حالی که به گفته برخی از آنان، زمان‌ها و داستان‌های یاشار کمال، نه تنها به بیش از سی جلد رسیده، بلکه پشت سرهم سیر رشد و کمال را طی کرده است. در همین حال، بعضی

۶. حلمی یاووز، شاعر سرشناس نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم ترکیه. او علاوه بر شاعری، نویسنده و منتقد ادبی و هنری نیز هست و آثار بسیاری در ادبیات نوگرایی ترکیه دارد.

۷. منطقه‌ای در جنوب شرق ترکیه که چراگاه‌های خرمی دارد و پیشتر از جنگل‌های انبوه پوشیده بود.

دیگر [از ترکان] می‌گویند که راه و روش نگارش سدهٔ نوزدهمی کمال در پی‌رنگ داستان‌هایش و شخصیت آفرینی قهرمانانش، در جهان کنونی ادبی و داستان، کهنه و قدیمی به نظر می‌رسند. جهانی که با پندارهای پسامدرن اورهان پاموک^۵، دگرباره آذینی نوین پذیرفته است.

حلمی یاووز^۶، شاعر و منتقد و نویسندهٔ سرشناس ترکیه که کمال را «به راستی یک داستان‌سرای بزرگ» می‌خواند، چنین می‌اندیشد که مسئلهٔ یاشار کمال، در فاصله گرفتن روزافزون بین جهانی داستانی وی از جهان واقعیات ترکیهٔ مدرن و معاصر نهفته است: «ترکیه دیگر سرزمینی روستایی نیست و زبانزد رایج آتاتورک دربارهٔ روستاییان، که اربابان ما هستند، دیگر واقعیت ندارد.»

ولی کمال، نشانه‌ای از وادادن بروز نمی‌دهد. میز تحریر او از مستندات و مدارک با مداد علامت‌گذاری شده پوشیده است. این‌ها از یک رمان تازه در حال تولد خبر می‌دهند که موضوع آن، تبادل جمعیت بین ترکیه و یونان، پس از سال ۱۹۲۲ است: «انسان از مرگ می‌هراسد، لیکن به ناگهان ما "می‌رویم". این است درونمایهٔ داستانی که باید بنویسم.»

چهار ساعت است که یاشار کمال دارد سخن می‌گوید. شامگاه فرامی‌رسد. در اتاق نشیمن گشوده می‌شود. عایشه بابان، به داخل می‌آید و می‌پرسد: «آیا آن‌چه را که به دنبالش بوده‌ای، پیدا کرده‌ای؟ ما باید برای خوردن شام آماده شویم.»

سرم پُر از داستان‌هاست. سکندری خوران از پله‌های دراز، به سوی خیابان سرازیر می‌شوم. به زحمت از افتادن به زیر چرخ‌های اتوبوسی که به سرعت در حال عبور است جلوگیری می‌کنم. تکان این حادثه، حواس مرا بر جای خود می‌آورد. این‌جا، ناف استانبول است، نه بیشهٔ اشباحی در تائوروس^۷ شرقی.

۱. مترجم به خوانندگان علاقه‌مند به فرهنگ و ادبیات معاصر ترکیه، خواندن دو مقالهٔ زیر را توصیه می‌کند: «یاشار کمال، صدایی که خاموش نمی‌شود»، جهان کتاب، س ۱، ش ۱۳، ص ۲۰؛ «نیاز به رنج تنهایی»، گفت و گو با اورهان پاموک، ترجمهٔ مزده دقیقی، جهان کتاب، س ۱۰، ش ۱۱-۱۲، صص ۶۱-۵۶.

۲. کاراکا اوغلان، شاعر و ترانه‌سرا و خوانندهٔ نامدار ترک در سدهٔ هفدهم میلادی. او از خوانندگان مردمی و «عاشیق»ها بود که به فرهنگ عامه و همچنین ترانه‌های حماسی توجه خاص داشت. گسترهٔ رواج شعرها و ترانه‌های او از مرزهای ترکیهٔ امروز فراتر رفته و به مناطق ترک‌زبان منطقه می‌رسد.

۳. روستای بزرگ و آباد زادگاه یاشار کمال در جنوب شرق ترکیه، در استان آدانا. امروز این روستا به شهری بزرگ و نسبتاً ثروتمند با دانشگاه‌های معتبر تبدیل شده است. مردم این منطقه به سه قوم ترک، ترکمن و بیشتر کرد تعلق دارند.

۴. ترجمهٔ شیوا و رسایی از این کتاب به قلم زنده‌یاد رضا سیدحسینی منتشر شده است.

۵. اورهان پاموک چند سال پیش جایزهٔ نوبل ادبیات را دریافت کرد.



بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

منتشر شده است

- **منافع حیوان (از قرن هفتم)** تألیف عبدالهادی مراغی، به کوشش محمد روشن
- **سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری (شاعر قرن یازدهم ه.ق.)** به کوشش دکتر سید فرید اکرم
- **فراندا ادب (منتخبی از نظم و نثر فارسی)** تألیف میرزا عبدالعظیم قریب
- **جغرافیای اداری ایران باستان:** از توین‌بی. تارن. برونر و دیگران ترجمه و گردآوری همایون صنعتی‌زاده
- **دفتر تاریخ (مجموعهٔ اسناد و منابع تاریخی) ج سوم** به کوشش ایرج افشار
- **پژوهشهای ایران‌شناسی: (جلد ۱۷)** به کوشش ایرج افشار و با همکاری محمدرسول دریاگشت
- **اسناد تاریخی خاندان غفاری (جلد اول):** به کوشش کریم اصفهانیان و بهرام غفاری با همکاری علی‌اصغر عمران
- **اسناد تاریخی خاندان غفاری (جلد دوم) دستخط‌های ناصرالدین شاه:** به کوشش ایرج افشار
- **مسائل پاریسیه: یادداشت‌های بازمانده از علامه محمد قزوینی (جلد اول):** به کوشش ایرج افشار و علی محمد هنر
- **به یاد محمد قزوینی:** به کوشش ایرج افشار
- **جستارهای ژاپنی در قلمرو ایران‌شناسی:** ترجمه و نگارش دکتر هاشم رجب‌زاده
- **جغرافیای تاریخی مرو:** پژوهش مهدی سیدی، با همکاری نادره سیدی و محمد رضا آشتیانی
- **دیوان قبولی هروی:** به کوشش یحیی خانمحمد آذری
- **مقالات سعید نفیسی:** به کوشش محمدرسول دریاگشت
- **مقالات عارف نوشاهی (جلد دوم):** تألیف دکتر عارف نوشاهی
- **یادداشت‌های سندبادنامه:** نگارش علی محمد هنر

نشانی مکاتبه‌ای: تهران. تجریش. صندوق پستی ۴۹۱-۱۹۶۱۵
 تلفن: ۲۲۷۴۴۰۷۲ - ۳۴ و ۲۲۷۱۶۸۳۲. شماره: ۲۲۷۱۷۱۱۵
 مرکز پخش: نشر اساطیر. تلفن: ۸۸۸۲۱۴۳۳ - شماره: ۸۸۳۰۱۹۸۵